

(۲۴ فصل) (۷۷ فصل)

(تعلیم) و (تعلیم) و (تعلیم) و (تعلیم) و (تعلیم) و (تعلیم) و (تعلیم) و (تعلیم) و (تعلیم) و (تعلیم)



ادبیات

نگارش جناب سید مهتر خان طرازی؛

ادب و انشاء

(۶)

(فصاحت ، و بلاغت)

چون در نگارشات فوق و عده در باب ایضاح و اوضاح فصاحت و بلاغت سبقت نموده بود لذا درین قسمت بوفاء و انجازه آن بطور اختصار و انجازه میپردازیم :

فصاحت عبارت است از ایضاح و اوضاح و در اصطلاح علماء اصول ادب باقسام فصاحت مفرد ، فصاحت کلام ، فصاحت متکلم منقسم بوده هر قسمی تعریف مخصوصی دارد .

۱) فصاحت مفرد

فصاحت مفرد عبارت است از خلوص و برآت مفرد (لفظ مفرد مثل زید) از تنافر حروف .
 ب) از غرابت ؛ ج) از مخالفت قیاس لغوی ؛ پس لایبدی است که در اینجا

مخدورات فوق فصاحت را بطور طفیلی ایضاح بمائیم تا اصل مقصود (فصاحت) واضح گردد :

(۱) تنافر حروف ،

وان عبارت است از وصفی که در جوهر حروف کلمه بوده گرائی آنرا بر زبان ایجاب مینماید که در نتیجه عسرت تلفظ را پیش میآورد ، علماء اصول ادب در باب تمثیل و تصویر تنافر حروف شعری را از قصیده شهره امرء القیس (۱) اخذ مینمایند که میگوید :

غدائره مستشر رات الی الی / تفضل العتاس فی مثنی و مرسل

« تشریح »

اصل شعر در مدح محبوب شاعر وارد شده است ، « غدائره » جمع غدیره (بمعنی کیسوی نافته) بوده - ضمیر مذکر آن به لفظ فرع (بمعنای موی سر) که در بیت :
و فرع یزین المثن اسود فاحم / اثبت کفتوا النخلة المتعکل

ذکر گردیده است و جمع میگردند ؛ « مستشرزات » جمع مستشرز (بمعنای مرتفع ، و یا مرفوع) بوده محل وقوع تنافر حروف هم همین است بعضی علماء اصول ادب در لفظ « مستشرزات » علت تنافر حروف را توسط شین معجمه (که از حروف مهموسه رخوه میباشد) در بین تا (که از مهموسه شدید است) و در بین زآء معجمه (که از مجهوره ، ضد مهموسه است) قرار داده اند ، و بعضاً قرب مخارج حروف متجاوره لفظ مذکور را تعیین نموده اند ، ولی صاحب مختصر المعانی علامه تفتازانی هر دو توجیه فوق را بوجوه عدیده - (که ذکر آن باعث ملالت طبع خواننده خواهد گردید) تردید نموده قرار داده است ، که هر کدام کلمه که او را ذوق صحیح ، ثقیل و متعسر النطق حساب

[۱] از طبقه اول و دارای نهم اول ادبای عصر جاهلیت بوده تقریباً یکقرن قبل از هجرت فوتیده است .

میدانید متنافر است ، چه از باعث قرب مخارج و یا بعد آن و یا بسبب توسط و مجاورت بعض حروف با دیگری باشد ، علامه تفتازانی درین قول به کتاب « المثل السائر » علامه ابن اثیر اعتماد نموده است ، و حقیقه لفظ « مستشزرات » در نزد ذوق صحیح ثقیل و متعذر النطق است .

ب (غرابت) ،

و آن عبارت است از بودن کلمه و حتی ، غیر ظاهر ، و غیر مأنوس الاستعمال ، علماء اصول ادب در تمثیل و تصویر غرابت لفظ « مسرج » را که در بیت :

ومقله و حاجبا مزججا و فاحما ومرسنا مسرجا

واقع بوده به ابن العجاج انتساب دارد اخذ نموده اند .

« تشریح »

اصل بیت در مدح محاسن محبوب شاعر وارد است ، لفظ « مسرجا » که محل تمثیل غرابت است در سبک ترکیب صفت « مرسنا » (۱) واقع است ، و مراد شاعر از مسرج تشبیه مرسن (بینی) محبوب است به شمشیر (۲) سربلندی در دقت و استواء ، و یاب مسراج (چراغ) در ضیاء و لمعان ، و این مراد در هر دو توجیه خالی از غرابت نیست ، زیرا انتقال ذهن از لفظ مسرج به مراد مذکور خیلی مشکل است چه لفظ موصوف در دلالت مراد مذکور غیر ظاهر و غیر مأنوس است .

ج (مخالفت قیاس لغوی :

و آن عبارت است از بودن کلمه برخلاف قانون مفردات الفاظ موضوعه ، مثل

(الاجال) در مصرع - شاعری که میگوید :

۱ - مرسن ، معنای بینی میباشد ، ۲ - سرج نام شمشیر سازی است معروف .

« الحمد لله العلی الاجل »

زیرا مقتضای قانون در امثال لفظ مذکور ادغام است (که اجل بتشدید لام باشد)
اما استعمال آن به فك ادغام (چنانچه در مصرع فوق واقع است) خلاف قانون است .

(ضمیمه)

بعض علماء اصول ادب در امر ین فصاحت منرد خلوص آنرا از کراهت سمعی ،
برقیود ثلاثه فوق (خلوص از تنافر حروف ، و از غرابت ، و از مخالفت قیاس لغوی)
علاوه نموده اند .

علماء ادب در تمثیل کراهت سمعی لفظ « الجرشی (۱) » را که درین قول ابی الطیب
متنبی در مدح سیف الدوله :

مبارک الامم اغرا القلب کریم الجرشی شریف النسب

وقوع یافته است اخذ کرده اند ، و طبعاً لفظ (الجرشی) برای سمع کرا هتی دارد
که در نزد صاحب ذوق صحیح مخفی نیست لکن صاحب تلخیص المفتاح ، و علامه
تفتازانی لزوم این علاوه را نفی نموده اند ، بدلیل آن که کراهت سمعی از جهت غرابتی
است که قسماً به و حشیت تغییر کرده شد ، پس غرابت به کراهت سمعی نیز شامل
بوده به تخصیص ذکر و علاوه آن احتیاجی نیست .

(۲) فصاحت کلام

فصاحت کلام (۲) عبارت است از خلوص و برآنت آن از ضعف تألیف .

(ب) از تنافر کلمات ،

(ج) از تعقید با فصاحت کلمات :

[۱ لغزازی]

۱ - جرشی معنای نفس و طبیعت است .
۲ - مراد از کلام خلاف مفرد « مرکبات » است .

۱) ضعف تألیف :

و آن عبارتست از تألیف کلام (مرکب) برخلاف قانون نحوی مشهور .

مثل اضمار (ضمیر آوردن) قبل الذکر (پیش از ذکر مرجع)

۲) تنافر کلمات :

و آن عبارتست از وصفی که در هیأت ترکیبیه کلمات (نه در نفس هر کلمه)

واقع بوده - گرانی آن را بر زبان ایجاب مینماید که در نتیجه عسرت تلفظ رایش می آرد :

صاحب تلخیص المفتاح در باب تمثیل و تصویر تنافر کلمات دو بیت ذیل را مینگارد :

۱) مصرع ثانی قول هاتنی را که در خصوص تعیین قبر حرب ابن امیه جاهلی میگوید ،

و قبر حرب بمکان قبر و بس قرب قبر حرب قبر

چه اجتماع لفظ قرب و قبر با تکرار لفظ ثانی طبعاً موجب تنافر (گرانی) و عسرت

تلفظ (است اما در نفس لفظ قرب ، و قبر بحیث افراد تنافری نیست ، علماء اصول ادب

امثال این تنافر را از تنافر منتهای حساب مینمایند .

۲) مصرع اول ابی تمام بجزئی را که در ملاح تمدوحی میسراید ،

کریم منی امدحه و الوری معنی من انسان و اذا مالک له و حدی .

چه تکرار لفظ « امدحه » با اجتماع حاء و هاء که هر دو از حروف حلق بوده

مقاربان المخرج میباشد ، نیز موجب تنافر است ، لکن علماء اصول ادب امثال

این تنافر را غیر منتهای حساب میکنند .

افاده

علامه تفتازانی در مختصر المعانی روایت مینماید که :

الصاحب (۱) اسماعیل بن عباد ذکر میکند که وی قصیده ابی تمام بجزئی را که

۱ در سنه ۲۲۶ در طالقان قزوین تولد ، و در سنه ۳۸۵ وفات یافته است .

متضمن این بیت است در حضور استاذ ابن عمید (۱) انشاد نمود، چون به این بیت رسید استاذ گفتش که آیا درین بیت کدام عیب و قبیحی را میدانی؟ گفت، مقابله مدح است به لوم، چه مدح را به ذم و یا به هجو مقابله باید نمود، استاذ گفت غیر این را میخواهم، پس گفت، غیر آنرا نمی دانم، پس استاذ ابن عمید ایضاح نمود و گفت که عیب و قبیحی که درین بیت به مشاهده میاید تکریر است در امدحه امدحه با جمع درین حاء و هاء که هر دو از حروف حلق میباشند.

ج (تعقید :

و آن عبارت است از بودن کلام غیر ظاهر الدلالة بر مراد.

علماء اصول ادب، وجود تعقید موصوف را بدو علت ذیل قرار داده اند. اول وقوع خللی در نهج ترکیب، مثل تقدیم در موقع تاخیر، و عکس آن، و مثل حذف در موقع ذکر، و اضمار در موقع اظهار، و غیر آن از مناهج ترکیبی که صعوبت فهم میآورد. صاحب المصباح فی بیان علماء ادب این نوع تعقید را تعقید لفظی مینامند، صاحب تلخیص المفتح در بیان تمثیل و تصویر تعقید لفظی، قول فرزدق را که در مدح ابراهیم بن هشام بن اسماعیل المخزومی (ما مای هشام بن عبدالمملک بن مروان) سروده است مینگارد:

وما مثله فی الناس الا مملکاً ابوامه حی ابوه یقاربه .

چه درین بیت در بین مبتداء (ابوامه) و خبر (ابوه) فصل به اجنبی (حی) و در بین موصوف (حی) و صفت (یقاربه) نیز فصل به اجنبی (ابوه) واقع شده علاوه بر آن مستثنی (مملکاً) بر مستثنی منه (حی) تقدیم

از کبار شعراء عصر عباسیه بوده در سنه ۲۶۰ وفات یافته است، و از مهربی و استاذ صاحب اسماعیل بن عباد میباشد.

گرددیده است که در نتیجه مناهج ترکیبیه آن باعث صعوبت فهم (۱) مراد
گرددیده است .

علت ثانی وقوع خلل در انتقال ذهن بسوی مقصود ،

بسبب ابراد لوازم بعیده که بوسائط بسیار (باخفاء قرائن داله بر مقصود)
افتقار داشته باشد ، علماء اصول ادب این نوع تعقید را تعقید معنوی مینامند ،

صاحت تاخیص المفتاح درباب تمثیل و تصویر تعقید معنوی ، قول عباس (۲)
این احنف را که :

ساطب بعد الدار عنکم لتقربوا وتسکب عینای الدموع لتجدوا

مینگارد ، چه شاعر موصوف در مضمونی که سکب (ریختن) دموع (اشکها)
را لوازم فراق احبه (یعنی سوء حال و حزن و انکسار) کنایه میسازد اصابت
نموده است ولی در مضمونی که جود عین (خشکی چشم) را ، از موجب و نتیجه
دوام تلاقی (یعنی) کامیابی و فرح و سرور) کنایه ساخته است خطا کرده است ،
زیرا انتقال ذهن از جود عین بسوی بخل عین است درحین اراده بکاء (گریه)

نه بسوی کامیابی و سرور که مراد شاعر است .

گویا شاعر میگوید که من امروز به تصرفات دوری و فراق احبه خوش
هستم و به نفس خود درباب مقاسات احزان و اشواق تلقین صبر مینمایم ، و غصه های
آنها که طبعاً خیلی تلخ میباشد مانند شراب گوارا مینوشم ، و حزن عمیقی را

۱ خلاصه مضمون بیت و مراد شاعر این است که :-

مانند ابراهیم زنده در بین مردم نیست که در فضائل بوی مشابعت داشته باشد مگر پادشاهی « هشام »

که پدرما در وی پدر ابراهیم مدوح است .

یعنی به ابراهیم مدوح هیچ احدی مشابعت ندارد مگر خواهر زاده وی « یعنی هشام » زیرا اغلباً

خواهرزاده به ما مشابعت داشته میباشد .

۲ یکی از ندماء معروف هارون الرشید میباشد ،

الطرازی

صبرانه تحمل مینمایم که موجب فیضان دموع میگردد، و این همه بغرض اینکه باین وسیله بوصل دائم و مسرت زوال ناپذیر کامیاب شوم، چه صبر کلید خوشنودی است، و برای هر سختی آسانی است، و هر بدایت نهایی دارد.

« ضمیمه »

بعض علماء اصول ادب در تعریف فصاحت کلام خلوص آنرا از کثرت تکرار و از تنایع اضافات برقیود ثلاثه فوق (خلوص از ضعف تألیف، و از تناقر کلمات، و از تعقید) علاوه نموده اند، علماء ادب در باب تمثیل کثرت تکرار قول ابی الطیب متنبی،

وَسَعِدْتُ فِي حُمْرَةِ بَعْدَ حُمْرَةٍ سُبُوحٌ لَهَا مِنْهَا عَلَيْهَا شَوَاهِدُ

را که در مدح اسپ مخصوص خود سروده است مینگارند، چه در بیت مذکور تکرار ضائری بوقوع پیوسته است که همه به یکمرجع رجوع دارد.

گویا شاعر میگوید که - اسپ من در هر شدتی برای من اسعاد (اعانت) مینماید، و در آرامی حرکت مثنوی چنان است که گویا در روی آب سباحت داشته باشد، و برای آن از نفس آن شواهد و علاماتی است که بر نجات آن دلالت مینماید.

و در باب تمثیل و تصویر تنایع اضافات قول عبدالصمد ابن منصور ابن حسن.

ابن بایک :

حَمَامَةٌ جَرَعِي حَوْمَةٌ الْجَنْدَلُ اسْجَمِي فَاَنْتَ بِمَرَايَ مِنْ سَعَادٍ وَمَسْمَعِ

را که در حین تأثیر فراق محبوبه خود سروده است مینگارند، چه در بیت مذکور تنایع اضافات (اضافه حمامه بسوی جرعی، و اضافه جرعی بسوی حومه، و اضافه حومه بسوی الجندل) وقوع یافته است گویا شاعر میسراید که ای کبوتر

ریگستان جزو زمین بسنگلاخ مسجع نرم یکن که - تونسبت به سعاد (اسم محبوبه)
درجالی هستی که سعاد ، شخص ترا می بیند ، و آواز مسجع ترا می شنود .

(افاده)

صاحب تلخیص المفتاح و علامه تفتازانی ضمیمه فوق (علاوه خلوص از کثرت
تکرار - و تتابع اضافات ، در فصاحت کلام) را در زیر عنوان « وفیه نظر »
رد نموده اند ، علامه تفتازانی در جانب اثبات رد و توجیه « فیه نظر » مینگارد که :
زیرا هر کدام کثرت تکرار و تتابع اضافات اگر موجب گرانی کلام بر زبان بود
درین صورت به زیر تنافل کلمات داخل میگردد که قبلاً احتراز از او حاصل شد ، و الا
بفصاحت کلام خللی ندارد ، زیرا در قرآن کریم « و نفس و ماسواها فالهمها فجورها
و تقواها » (از قبیل کثرت تکرار)

و « داب قوم نوح » و « ذکر رحمت ربك » (از قبیل تتابع اضافات) نیز واقع گردیده است

ملاحظه

بنده (طرازی) طوریکه در این موضوع تحقیق نموده ام میگویم که طبعاً
کثرت تکرار و تتابع - اضافاتی که در ضمن دو تمثیل فوق تصویر یافت مطلقاً
(باعث تشاغر بود یانه) به کلام طبقه فصحاء ، و طائفه بلغاء مناسب نیست ، لذا
لازمست که عدم آنرا در باب فصاحت کلام شرط کرده شود .

اما از استدلال فوق علامه تفتازانی جواباً مینگارم که آیه « و نفس و ماسواها
فالهمها فجورها و تقویها » از قبیل کثرت تکرار مانحن فیه (محل فصاحت) نیست ،
چه در آیه مذکور درین ضمایر مکرره اسماً ظواهر (اللهم ، فجور ، تقوی) توسط
نموده تاثیر تکرار ضمیر را طبعاً ازاله کرده است ، اما در تمثیل فوق (سبوح لها منها
علیها شواهد) جز از حروف (له ، من ، علی) تخیل ندارد ، و طبعاً درین توسط اسماء

ظواهر ، و تخلل حروف فرقی است واضح ، (کمالاً یخنی علی من له طبع سلیم و فکر مستقیم)

۲. آیه (دآب قوم نوح) و (ذکر رحمة ربك) نیز از تنابعی نیست که محل فصاحت باشد ، چه در آیه اول تنابع اضافه است (دو اضافه) نه تنابع اضافات (سه اضافه) و در آیه ثانی اگرچه در ظاهر تنابع اضافات است اما مالاً این نیز از قبیل تنابع اضافه است ، نه از تنابع اضافات ، چه درین آیت مذکور مضاف الیه ناك (كاف خطاب) ضمیر متصل است ، پس لفظ (ربك) اگرچه ظاهر مضاف و مضاف الیه (دو کلمه) است ، ولی بسبب اتصال ضمیر در حکم کلمه واحده است ، اما در تمثیل فوق (حمامه جرعی حومة الجندل) ظاهراً و مالاً تنابع اضافات است ، که همه مضاف و مضاف الیه آن اسما ظواهر کلمات مستقلة است ، و طبعاً در بین دو آیه مذکور ، و تمثیل فوق فرقی است صریح ، کمالاً یخنی علی من له ذوق صحیح (ناتمام)



گوشش رئال جامع علوم انسانی

از طبع جناب مستغنی
عضو انجمن

نشستن بدور بخاری خوش آید	زمستان شد و برف باری خوش آید
اگر صندلی (۱) بگذاری خوش آید	زمستان و سرما شد و برف باری
با صحاب صحبت براری خوش آید	زمستان شد اکنون و عیش شبستان
ز اصحاب شب زنده داری خوش آید	زمستان شد و موسم شب نشینی
نشستن بشها گذاری خوش آید	زمستان شد و بار فیقان يك دل